

جامعه‌شناسی غزل حافظ با تکیه بر شیوه تحلیل گفتمان انتقادی

دکتر فرهاد طهماسبی^۱



چکیده

گفت‌کرده‌های بیشتر شاعران پیش از حافظ کمتر نشانی از نفی و انکار و نقد گفتمان‌های حاکم را در خود دارد، اما در تحلیل بیشتر گفتمان‌های مطرح در شعر حافظ، وجه انتقادی و انکاری و عنادی از آشکارترین وجوه بیانی شعر او به شمار می‌رود.

در این پژوهش، ضمن تحلیل گفتمان‌های هستی‌شناسانه، سیاسی حکومتی، دینی مذهبی و اقتصادی، به بررسی طبقات و قشرهای اجتماعی و سیمای شهر در غزل حافظ به شیوه تحلیل گفتمان انتقادی پرداخته شده است؛ نتیجه بررسی‌ها بیانگر این نکته است که حافظ نیز تحت تأثیر اندیشه‌های جبرگرایانه زمانه خویش است، اما این جبرگرایی نه تنها به تسلیم و انفعال محض منجر نشده بلکه به ابزاری برای انتقاد از طرف مقابل و توجیه کردارهای طرف خودی تبدیل شده است.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی غزل، تحلیل گفتمان انتقادی، هژمونی، دال مرکزی.

مقدمه

بیشتر گفتمان‌های حاکم بر شعر حافظ، گفتمان انتقادی‌اند؛ در گفتمان‌های انتقادی همواره حضور دو گروه «خودی» و «بیگانه» یا «دوست» و «دشمن» یا «ما» و «آنها» الزامی است. این دو گروه متخاصم را به طور کلی می‌توان در شعر حافظ به اهل زهد و اهل رندی طبقه‌بندی کرد، آنگاه زاهد و صوفی و واعظ و محتسب و شیخ و مدعی و... و اندیشه‌های آنان را در یک طرف، و رند و عاشق و مست و پیر می‌فروش و... و اندیشه‌های آنان را در طرف دیگر قرار داد و به تحلیل گفتمان انتقادی در شعر حافظ پرداخت.

بنابر اصطلاحات تخصصی مربوط به تحلیل گفتمان می‌توان «رند» و «زاهد» را در شعر حافظ «دال مرکزی» نامید، دال مرکزی، شخص، نماد یا مفهومی است که سایر «دال‌ها» حول محور آن جمع و مفصل‌بندی می‌شوند، «گفتمان، منظومه‌ای منسجم است و دال برتر، هسته‌ی مرکزی آن؛ و نیروی جاذبه‌ی هسته‌ی (دال) مرکزی، سایر نشانه‌ها را جذب می‌کند. (خلجی، ۱۳۸۶: ۵۴)

در آراء میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴م) منتقد فرانسوی، هرگونه گفتمانی در پرتو مفهوم قدرت شکل می‌گیرد و قابلیت تحلیل می‌یابد؛ در نظر او هر نظام دارای قدرت، حقیقت را آن گونه که خود می‌خواهد تعبیر و سازمان‌دهی می‌کند؛ اندیشمندان و هنرمندان و متون فرهنگی و ادبی در هر دوره یا در پی اثبات و استحکام‌بخشی به این نظام قدرتمند و یا در تقابل با آن قرار می‌گیرند، یا جزیی از دستگاه هژمونی (سلطه) حاکم‌اند و یا با آن تقابل و تضاد دارند. (بشیری، ۱۳۸۱: ۶۳) بدین گونه گفت‌کردهای آنها یا در راستای تأیید و اثبات برداشت‌های قدرت حاکم است و یا در پی نفی و انکار آن؛ گفت‌کردهای بیشتر شاعران پیش از حافظ کمتر نشانی از نفی و انکار و نقد گفتمان‌های حاکم را در خود دارد، اما در ضمن تحلیل بیشتر گفتمان‌های مطرح در شعر حافظ وجه انتقادی و انکاری و عنادی در گفت‌کردهای حافظ از آشکارترین وجوه بیانی شعر او به شمار می‌آید.

۱- گفتمان‌های هستی‌شناسانه در غزل‌های حافظ

۱-۱- ازلی بودن تقدیر انسان‌ها (جبر)

بر این مبنا، خداوند در روز ازل، سرنوشت و قسمت آدمیان را معین کرده است، و در آن تغییری ممکن نیست، عده‌ای رند و عاشق و مست و امیدوار به لطف و رحمت ازلی و عده‌ای را زاهد و اهل صلاح و طاعت و متکی و مغرور به طاعت خویش خلق کرده است؛ حافظ در گفتمان انتقادی هستی‌شناسانه خویش طریقه رندی را بر طریقه زهد و پارسایی مبتنی بر ریا و دروغ و سازگار با گفتمان غالب و متأثر از سلطه آن را ترجیح می‌دهد و اعتراض‌ها و انتقادهای برخاسته از گفتمان زهد را با استفاده از گفت‌کردهای جبرگرایانه گفتمان زاهدانه نفی و انکار می‌کند. «خلاصه جلد هنری حافظ که در ده‌ها بیت به زبان‌های گوناگون و با بیان‌های مختلف شاعرانه پرداخته شده چنین است: حافظ (= سائل): آیا بر این باور نیستید که سرنوشت‌ها رقم زده شده و نصیب‌ها در ازل تعیین شده است؟

زاهد و صوفی و... (= مجیبان): بر این باوریم.

حافظ: آیا معتقد نیستید که «قضا دگر نمی‌شود» و سرنوشت تغییر نمی‌کند و نصیبه ازل از خود نمی‌توان انداخت؟ یعنی هرچه بر قلم تقدیر رفته است تحقق نمی‌یابد؟ زاهد و صوفی: چرا معتقدیم. حافظ: اگر چنین است رند و عاشق جز رندی و عاشقی نمی‌توانند کرد و زاهد جز زهد نمی‌تواند ورزید نه از رند عاشق مست توقع صلاح و طاعت توان داشت نه از زاهد، انتظار عشق و رندی و صفا.» (دادبه، ۱۳۷۷: ۲۵-۲۶)

در خرابات طریقت ما به هم منزل شویم کاین چنین رفته است در عهد ازل تقدیر ما
(غ ۱۰ ب ۳ ق)

لطف آنچه تواندیشی، حکم آنچه تو فرمایی کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی
(غ ۴۸۴ ب ۹-۱۰ خ)

دلا منال ز بیداد و جور یار که یار تو را نصیب همین کرده است و این دادست
(غ ۳۵ ب ۶ ق)

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشادست
(غ ۳۷ ب ۸ ق)

۳-۱- بخت

در غزل‌های حافظ بخت گهگاه سر یاری و موافقت دارد اما بیشتر نامساعد، خوب‌آلود،
گران خواب پریشان، جفاکار، ناموافق، گمراه، واژگون و ناسازگار است و شاعر را به
آرزوهایش نمی‌رساند، حافظ ناسازگاری‌ها و جفا‌های یار و ناکامی‌های خویش را به
گردن بخت می‌اندازد و بدین‌گونه اعتراض خود را از یار به بخت حواله می‌کند.

شکر خدا که از مدد بخت کارساز بر حسب آرزوست همه کار و بار دوست
(غ ۶۲ ب ۴ خ)

بر من جفا ز بخت من آمد و گرنه یار حاشا که رسم لطف و طریق کرم نداشت
(غ ۸۰ ب ۳ خ)

مردمی کرد و کرم بخت خداداد به من کان بت سنگ دل از راه وفا باز آمد
(غ ۱۷۰ ب ۵ خ)

بخت حافظ گر از این دست مدد خواهد داد زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود
(غ ۲۰۱ ب ۷ خ)

۴-۱- بی‌اعتباری و ناپایداری دنیا

گفتمان بی‌اعتباری و ناپایداری دنیا در گفت‌کردهایی از این دست در غزل‌های

۲- گفتمان‌های سیاسی حکومتی در غزل‌های حافظ

۲-۱- شاه

در ابیاتی که واژه شاه در آنها به کار رفته است با دو دسته گفت‌کرد مواجه‌ایم، در دسته اول گفت‌کردهای مبتنی بر اقتدار و شکوه و ستایش و پذیرش گفتمان عمومی جامعه است: شاه در دست دارنده روزی‌هاست، امر شاه مطاع است، روزگار بر وفق مراد و خواست شاه می‌گردد، شاه سرچشمه پاکی‌هاست، شاهان بر مبنای خدمت اشخاص به آنان پایه و مقام می‌دهند، پادشاه کریم و بخشنده است و... در برخی از این گفت‌کردها نیز معشوق همچون شاه و در موازات او ستوده و اوصاف شاهانه به معشوق داده شده است.

حافظ قلم شاه جهان مقسم رزق است از بهر معیشت مکن اندیشه باطل
(غ ۲۸۹ ب ۹ خ)

به عاشقان نظری کن به شکر این نعمت که من غلام مطیع تو پادشاه مطاع
(غ ۲۸۷ ب ۵ خ)

سپهر دور خوش اکنون زند که ماه آمد جهان به کام دل اکنون رسد که شاه رسید
(غ ۲۳۷ ب ۳ خ)

به چمن خرام و بنگر بر تخت گل که لاله به ندیم شاه ماند که به کف ایاغ دارد
(غ ۱۱۳ ب ۷ خ)

آلوده‌ای چو حافظ فیضی ز شاه در خواه کان عنصر سماحت بهر طهارت آمد
(غ ۱۶۷ ب ۸ خ)

دیدیم شعر دلکش حافظ به مدح شاه یک بیت از آن سفینه به از صدر ساله بود
(غ ۲۰۹ ب ۸ خ)

عید است و موسم گل و یاران در انتظار ساقی به روی شاه بین ماه و می بیار
(غ ۲۴۱ ب ۱ خ)

* * *

شاه خوبانی و منظور گدایان شده‌ای قدر این مرتبه نشناخته‌ای یعنی چه؟
(غ ۴۱۲ ب ۳ خ)

* * *

حافظ از پادشهان پایه به خدمت طلبند کار ناکرده چه امید عطا می‌داری
(غ ۴۴۰ ب ۷ خ)

* * *

شهباز دست پادشهم یارب از چه حال از یاد برده‌اند هوای نشیمن
(غ ۳۳۵ ب ۵ خ)

در دسته‌ای دیگر از ابیات با گفت‌کردهایی که وجه اعتراضی و انتقادی دارند مواجه می‌شویم، این گفت‌کردها بیانگر گفتمان انتقادی نسبت به شاه و حکومت و گفتمان غالب جامعه‌اند: در عرصه شطرنج رندان پادشاهان مجال نمی‌یابند (شکست می‌خورند)، رندان و درویشان اگرچه بنده شاهانند، پادشاهان وقت خویشند، حافظ نه تنها از شحنه و محتسب بلکه از پادشاه هم نمی‌ترسد، ما آبروی فقر و قناعت را نمی‌بریم با پادشاه بگوئید که روزی ما به دست او نیست با خداست؛ استغنا می‌مستی رندان را از شاه و گدا فراغت می‌بخشد، گوشه آبروی معشوق منزل جان عاشق است حتی پادشاه هم گوشه‌ای خوش‌تر از این ندارد، بر درگاه پادشاهی گدایی این نکته را به من آموخت که بر سر هر سفره‌ای که نشستم خدا روزی‌دهنده بود، رند به شاهان پیام می‌فرستد که در بزم ما دو هزار جم (شاه) به جامی نمی‌ارزد، رند گنج (کنج) قناعت خود را بر گنج زر پادشاهان ترجیح می‌دهد، این گفت‌کردها اغلب دربردارنده بی‌اعتنایی نسبت به حاکمان و طنز ملیح نسبت به قدرتمندان جامعه است. گفتمان‌های غالب و حاکم گفت‌کردهایی در جهت مقابل این گفت‌کردها تولید می‌کنند که بر مبنای

(بی توجهی شاهان)، بر سر راه شاهان همواره دادخواهانی منتظرند (بیدادگری شاهان)، جور شاه کامران گر بر گدایی رفت رفت و در کارهای شاهان واخواستی وجود ندارد (به کسی پاسخ یا توضیح نمی دهند، خودکامه اند).

۲-۲- لشکر

اغلب حکومت‌های سنتی در ایران دارای بافت نظامی (میلیتاریستی) بودند، یعنی بر اقتدار نیروهای نظامی و لشکری تکیه داشتند، سپاهیان از هیچ منطقی جز زور، خشونت و غارت پیروی نمی کردند، سودای تاج و گنج داشتن در گرو وجود نیروهای نظامی بود، گاه این سپاهیان در غارت و بی رحمی به فرمان‌های شاهان هم بی توجهی می کردند. خاطره چندین قرن هجوم و حضور لشکریان غالباً بیگانه یا دست‌نشانگان آنها (از دوره غزنوی تا عصر حافظ) تصویری روشن و آشکار از لشکر و لشکری در شعر فارسی پدید آورده است؛ این فرآیند آن گونه جدی بوده است که فضای شعر غنایی و عاشقانه فارسی را همچون فضای اجتماعی ایران جولانگاه یکه تازی‌های سپاهیان و لشکریان گردانیده است. در ابیات حافظ به جز در مواردی که معشوق سیمایی سپاهی دارد، لشکر و لشکری و اعمال آنان مورد انتقاد قرار گرفته است.

ما ملک عافیت نه به لشکر گرفته ایم ما تخت سلطنت نه به بازو نهاده ایم
(غ ۳۵۷ ب ۴ خ)

* * *

از کران تا به کران لشکر ظلم است ولی از ازل تا به ابد فرصت درویشان است
(غ ۵۰ ب ۶ خ)

تا لشکر غمت نکند ملک دل خراب جان عزیز خود به نوا می فرستمت
(غ ۹۱ ب ۵ خ)

* * *

گرم صد لشکر از خوبان به قصد دل کمین سازند بحمد الله و المنه بتی لشکر شکن دارم
(غ ۳۲۲ ب ۵ خ)

* * *

دوست گویار شو و هر که جهان دشمن باش بخت گو پشت کن و روی زمین لشکر گیر
(غ ۲۵۲ ب ۷ خ)

* * *

تو را آن به که روی خود ز مشتاقان بیوشانی که شادی جهانگیری غم لشکر نمی آرزد
(غ ۱۴۷ ب ۶ خ)

* * *

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد من و ساقی به هم تازیم و بنیادش بر اندازیم
(غ ۳۶۷ ب ۲ خ)

* * *

به تنگ چشمی آن ترک لشکری نازم که حمله بر من درویش یک قبا آورد
(غ ۱۴۱ ب ۹ خ)

گفت کردهای این ابیات را می توان در این گزاره های ساده بیان کرد:

- کار لشکریان گرفتن ملک و پادشاهی برای پادشاهان است، سلطنت ما رندان مبتنی بر زور بازو نیست؛
- کرانه های جهان پر از لشکر ظلم است، در حالی که فرصت درویشان و رندان از ازل تا ابد است؛

- گاهی برای این که سپاهیان مهاجم سرزمینی را تباه نسازند، گروگان هایی به نزد آنها فرستاده می شد؛

- کار لشکریان غارت است، مگر آن که لطف شاه شامل حال کسی یا جایی شود و از غارت در امان بماند؛

- اگر لطف دوست شامل حال کسی شود و بخت سازگاری کند، حتی اگر روی

زمین پوشیده از لشکر باشد کاری از پیش نمی‌رود؛

- نگهداری و حفظ لشکریان برای پادشاه بدون سختی و دردسر نیست؛

- کار لشکریان و لشکرانگیزان خونریزی و کشتار است؛

- ترکان لشکری تنگ چشمنند (با ایهام)؛

۲-۳- ترکی

به نظر می‌رسد که پس از چند قرن، سلطهٔ حکومتگران و لشکریان بیگانه بر کشور ما به «هژمونی» تبدیل شده است؛ هژمونی، رهبری، اقتدار و نفوذی است که یک فرد، گروه، کشور و... بر فرد، گروه، کشور و موقعیتی دیگر به دست می‌آورد؛ «از کارکردهای هژمونی آن است که سلطه را جایگزین زور می‌کند، قدرت را نزد افکار عمومی به حقیقت تبدیل می‌کند و آن را امری عادی و طبیعی جلوه می‌دهد.» (سلطانی، ۱۳۸۳: ۸۳)

سلطهٔ سپاهیان مهاجم و ویرانگر ترک در طی چندین قرن بر ایران حضور و اقتدار و بی‌رحمی‌های آنان را در جامعه، نهادینه و پذیرفتنی کرده بود، به گونه‌ای که نه تنها در مقابل بی‌رحمی‌ها و خونریزی‌ها و بی‌رسمی‌های آنان واکنشی نشان داده نمی‌شد، بلکه گفتمان غالب جامعه نیز در مسیر تأیید و پذیرش گفتمان حکومتگران بیگانه که مبتنی بر خشونت، خونریزی و غارت بود، قرار می‌گرفت، تا جایی که اوصاف ترک غارتگر لشکری مانند تنگ چشمی، سیه‌دلی و بی‌رحمی، یغماگری، مستی، کشتارگری، شهر آشوبی، خونخواری، بی‌وفایی و تکبر و غرور به اوصاف مطلوب و دوست داشتنی در سیمای معشوقِ شعر عاشقانهٔ فارسی تبدیل گردید.

به تنگ چشمی آن ترک لشکری نازم که حمله بر من درویش یک قبا آورد
(غ ۱۴۱ ب ۹ خ)

بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد هلال عید به دور قدح اشارت کرد
(غ ۱۲۷ ب ۱ خ)

* * *

دلم ز نرگس ساقی امان نخواست به جان چرا که شیوه آن ترک دل سیه دانست
(غ ۶۸ ب ۶ خ)

* * *

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغمارا
(غ ۳ ب ۳ خ)

* * *

چشم مخمور تو دارد ز دلم قصد جگر ترک مست است مگر میل کبابی دارد
(غ ۱۲۰ ب ۷ خ)

* * *

ترک عاشق کش من مست برون رفت امروز تا دگر خون که از دیده روان خواهد بود
(غ ۲۰۱ ب ۵ خ)



۲-۴- غارت / یغما

یکی از شاخص‌ترین کارکردهای ترک لشکری غارتگری و یغما است، این کارکرد در ابیات فراوانی ضمن تعبیرهای زیبایی‌شناسانه در گفت‌کردهایی از این دست بازتاب یافته است: معشوق غارتگر و خونریز است، فلک همچون ترکی غارتگر است، چشم معشوق جادویی کمانکش است که عزم غارت دارد، باد خزان غارتگر است، غمزه ساقی یغماگر خرد است، معشوق یغماگر عقل و دل عاشق است و...

ز بیم غارت عشقش دل اندر خون رها کردم ولی می‌ریخت خون وره بدان هنجار می‌آورد
(غ ۱۴۲ ب ۳ خ)

* * *

بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد هلال عید به دور قدح اشارت کرد
(غ ۱۲۷ ب ۱ خ)

از چشم شوخش‌ای دل ایمان خود نگهدار کان جادوی کمانکش بر عزم غارت آمد
(غ ۱۶۷ ب ۷ خ)

* * *

بیرون جهیم سر خوش و از بزم صوفیان غارت کنیم باده و شاهد به برکشیم
(غ ۳۶۸ ب ۴ خ)

* * *

می بیاور که ننازد به گل باغ جهان هر که غارتگری باد خزانی دانست
(غ ۴۹ ب ۴ خ)

* * *

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغمارا
(غ ۳ ب ۳ خ)

* * *

غمزه ساقی به یغمای خرد آهخته تیغ زلف جانان از برای صید دل گسترده دام
(غ ۳۰۳ ب ۷ خ)

۳- گفتمان‌های دینی مذهبی در غزل حافظ

بازتاب مسائل دینی مذهبی در شعر حافظ همچون دیگر موضوعات و مضامین شعر او در بردارنده و جوه انتقادی است؛ او مسلمانی مسلمانان زمانه‌اش را به دیده تردید و انتقاد می‌نگرد، آنان را گرفتار ریا و دربند نیرنگ و فریب می‌داند، شخصیت رند شعرش را از مسجد به میخانه می‌برد تا از ننگ ریا و دروغ پاکش گرداند و او را با مستی به راستی بکشاند، محراب در شعر او همواره همراه و یادآور ابروی معشوق است، نماز در خم ابروان محرابی را بر نماز ریاکارانه بی‌صدق و حضور ترجیح می‌دهد، بهشت برای او همان کوی یار و بهار و بوستان و میخانه است، سیب زنخدان یار را با میوه‌های بهشتی و شرابخانه و یار را با حور و قصور بهشتی برابر می‌شمارد؛ و بدین سان ذهنیت زمانه‌اش را نسبت به دین و عبادت و مسجد و بهشت

و دوزخ به چالش می‌کشد و مورد نقادی قرار می‌دهد. (برای تفصیل ر.ک خرمشاهی، ۱۳۸۴:صص ۱۵۵ و ۱۹۱ و ۲۱۷ و...)

۳-۱- مسلمانان

خود گرفتم کافکنم سجاده چون سوسن به دوش همچو گل بر خرقه رنگ می‌مسلمانان بود
(غ ۲۱۲ ب ۳ خ)

گر مسلمانان از این است که حافظ دارد آه اگر از پی امروز بود فردایی
(غ ۴۸۱ ب ۱۰ خ)

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود تاریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
(غ ۲۲۰ ب ۱ خ)

اسم اعظم بکند کار خودای دل خوش باش که به تلیس و حیل دیو مسلمان نشود
(غ ۲۲۰ ب ۴ خ)

۳-۲- مسجد

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما
(غ ۱۰ ب ۱ خ)

غرض ز مسجد و میخانه‌ام وصال شماست جز این خیال ندارم خدا گواه من است
(غ ۵۴ ب ۴ خ)

من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد
(غ ۱۰۷ ب ۵ خ)

یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و مست و آنچه در مسجدم امروز کم است آنجا بود
(غ ۲۰۰ ب ۸ خ)

کالاهای دهقانان و صنعت‌گران بوده و از خرید و فروش کالاهای تقلبی نیز جلوگیری می‌کرده است، اما به تدریج در ادوار بعد حفظ امنیت و آرامش شهر نیز بدان واگذار شد و مراقبت در خوردن مشروبات و پرداختن به امور شرعی نیز بر عهده این دیوان گذاشته شد، کسی که در رأس دیوان احتساب قرار داشت محتسب خوانده می‌شد. (ر.ک راوندی، ۱۳۵۸: ۵۵۹-۵۶۱)

پس از این که امیر مبارزالدین محمد مظفری بر شیراز مسلط شد به سخت‌گیری و تعصب روی آورد، خم شراب می‌شکست، پای پیاده به نماز جماعت می‌رفت، با دست خود مجرمان را گاهی در میانه قرآن خواندن قصاص می‌کرد، ریاکاران صوفیان و عالمان متلون و متظاهر را گرامی می‌داشت، از این رو مردم شیراز به او لقب محتسب دادند؛ محتسب در دیوان حافظ در کنار زاهد و صوفی و واعظ و... و منفورتر از همه آنهاست، محتسب همانند زاهد در دیوان حافظ ویژگی‌هایی دارد که از طریق آنها می‌توان موضع حافظ را نسبت به او بهتر دریافت: خشن، ریاکار، اهل فسق و فجور، حق‌ناشناس، بی‌گذشت، متعصب و خشک است اما حافظ غالباً به او محل نمی‌گذارد و او را دست می‌اندازد، در بیشتر ابیاتی که درباره اوست طنز به کار رفته است. (طهماسبی، ۱۳۸۹: ۱۲۵)

اگرچه باده فرحبخش و باد گلپیز است به بانگ چنگ مخور می‌که محتسب نیز است (غ ۴۲ ب ۱ خ)

حدیث حافظ و ساغر که می‌زند پنهان چه جای محتسب و شحنه پادشه دانست (غ ۴۸ ب ۹ خ)

دوستان دختر زر تو به ز مستوری کرد شد سوی محتسب و کار به دستوری کرد (غ ۱۳۵ ب ۱ خ)

بروای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر که ندادند جز این تحفه به ما روز الست
(غ ۲۲ ب ۵ خ)

زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست تا در میانه خواسته کردگار چیست
(غ ۶۶ ب ۸ خ)

زاهد دهم پند ز روی تو، زهی روی هیچش ز خدا شرم و ز روی تو حیا نیست
(غ ۷۰ ب ۳ خ)

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هر چه گوید جایی هیچ اکراه نیست
(غ ۷۲ ب ۱ خ)

عیب زندان مکنای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت
(غ ۷۸ ب ۱ خ)

۳-۴- صوفی

صوفی، واعظ، شیخ و حافظ (با ایهام) و گاه عارف و از همه مهم تر محتسب و زاهد شخصیت‌های مورد طعن و طنز و اعتراض شعر حافظند، ویژگی‌های صوفیان ریاکار مدعی که حافظ همواره آنها را با طعنه و تحقیر خطاب و توصیف می‌کند اینهاست: صوفی باده‌نوش است، پنهانی و بیش از اندازه می‌نوشد، حقه‌باز و دام‌گستر است، خرقه‌اش در گرو باده است، جنس خانگی دارد، لقمه شبه می‌خورد، خرقه او جامعه سالوس است، صوفیان همگی حریف و نظر بازند. (طهماسبی، ۱۳۸۹: ۹۹)

صوفی بیا که آینه صافی است جام را تا بنگری صفای می‌لعل فام را
(غ ۷ ب ۱ خ)

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست صوفی عالی مقام را
(غ ۷ ب ۲ خ)

* * *

صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد ورنه اندیشه این کار فراموشش باد
(غ ۱۰۱ ب ۱ خ)

* * *

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
(غ ۱۲۹ ب ۱ خ)

* * *

چون صوفیان به حالت و رقصند مقتدا ما نیز هم به شعبده دستی برآوریم
(غ ۳۶۵ ب ۶ خ)

* * *

بیرون جهیم سرخوش و از بزم صوفیان غارت کنیم باده و شاهد به بر کشیم
(غ ۳۶۸ ب ۴ خ)

* * *

می صوفی افکن کجا می فروشند که در تابم از دست زهد ریایی
(غ ۴۸۳ ب ۵ خ)

حافظ گفتمان غالب زهد ریاکارانه و دروغ‌گویی‌ها و خودنمایی‌های صوفیانه را با
گفتمان انتقادی رندی و راستی و صفا و با شعار مستی و راستی نقادی می‌کند.

«بسیاری از رسوم تصوف در بدو ابداع در حکم وسائل و تدابیری برای تأمین اصول معنوی تصوف بود ولی به تدریج صوفیان چنان مستغرق رسوم و ظواهر و مفتون خرقة و خانقاه و تشریفات و آداب ظاهری شدند و به نیرنگ نفس حیل‌گر فریفته گشتند که از وسائل و وسائط ترک قیود و اجتناب از تکلف و تظاهر، مکتبی رنگین با رسوم و آداب گوناگون و تکلفات متنوع به وجود آمد؛ مثلاً بزرگان پیشین تصوف را مقصود از لبس مرقعه و جامه خشن پوشیدن این بود که رعونت نفس را

با این تحقیر و استخفاف بشکنند ولی به مرور زمان گروهی از صوفیان برای ارضاء رعونت نفس و کسب نوعی حظوظ نفسانی و خودنمایی و تحصیل قبول عامه از این رسم استقبال کردند.» (مرتضوی، ۱۳۶۵: ۲۳-۲۴)

۴-۴- خانقاه

موضع فکری حافظ در بیشتر اشعارش در بردارنده وجوه انتقادی است، در این دستگاه فکری انتقادی همانند هر گفتمان انتقادی دیگر دو جانب یا دو طرف یعنی جانب و طرف دوست و خودی و جانب و طرف دشمن و غیرخودی حضور دارد و فضای هنرمندانه شعر جولانگاه رویارویی آنهاست، همان گونه که در بحث از شخصیت‌های متقابل در شعر حافظ گفته شد که رند دال مرکزی و پیر میخانه و مست و عاشق و... دال‌های پیرامونی آن و زاهد در طرف مقابل دال مرکزی و واعظ و مفتی و محتسب و صوفی و.... دال‌های پیرامونی آنند، مکان‌ها و متعلقات و هر آنچه به هر کدام از طرفین مربوط شود نیز به عنوان دال‌های پیرامونی دال مرکزی به شمار می‌آیند، مثلاً مسجد دال پیرامونی زاهد است و با او پیوند مکانی دارد و میخانه دال پیرامونی رند است و با او پیوند مکانی دارد، همین گونه است ارتباط خانقاه با صوفی و تقابل آن با میخانه و رند؛ لذا نقد مسجد و خانقاه و مدرسه همان نقد ساکنان آنجا و خلق و خوی آنان و ستایش میخانه و مصطبه و پای خم نیز ستودن ساکنان آنجا و خلق و خوی آنان است.

در غزل‌های حافظ همواره میخانه بر خانقاه ترجیح داده شده است و از خانقاه به میخانه رفتن معادل رهایی از جهل و ریا و رسیدن به آگاهی و صفا شمرده شده است. منم که گوشه میخانه خانقاه من است دعای پیر مغان ورد صبحگاه من است
(غ ۵۴ ب ۱ خ)

به نیم جو نخرم طاق خانقاه و رباط مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنیبست
(غ ۶۵ ب ۵ خ)

* * *

عیب حافظ گو مکن واعظ که رفت از خانقاه پای آزادان نبندند ار به جایی رفت رفت
(غ ۸۳ ب ۷ خ)

* * *

رطل گرانم ده‌ای مرید خرابات شادی شیخی که خانقاه ندارد
(غ ۱۲۳ ب ۴ خ)

* * *

ز خانقاه به میخانه می‌رود حافظ مگر ز مستی زهد ریا به هوش آمد
(غ ۱۷۱ ب ۸ خ)

* * *

ساقی بیار آبی از چشمه خرابات تا خرقه‌ها بشویم از عجب خانقاهی
(غ ۴۸۰ ب ۱۲ خ)

۵- گفتمان‌های اقتصادی در غزل‌های حافظ

۵-۱- تجارت

پیش از هجوم چنگیز جنگ‌های صلیبی اختلال‌هایی در وضع و کار بازرگانی ایران فراهم آورده بود، و امنیت راه‌های تجاری‌ای که از ایران عبور می‌کرد برهم خورده و سرزمین‌های آباد و ثروتمند شام و فلسطین را به ویرانه‌هایی مبدل کرده بود، «سفاکی چنگیز و بیداد جانشینانش چشم کاروان‌ها را تا دیر زمانی از راه‌های ایران ترسانید و داد و ستد را سخت کاسد ساخت و بدین وسیله نیز وطن ما را به مرارت بیشتر و رزق تنگ‌تری گرفتار آورد.» (تهرانی، ۱۳۴۵: ۳۴۱)

«پیش از غازان (حکومت از ۶۹۴-۷۰۳ هـ ق) راه‌های تجارتنی به علت دستبرد راهزنان و کسانی که به عنوان رفیق قافله شریک دزدان بودند ناامن و خطرناک

کرده بود ارتباط حاصل کرد و تا سلطنت ایلخانان باقی و راه‌ها امن بود دائماً قوافل در رفت و آمد بودند و تجارت رونقی به سزا داشت ولی همین که ابوسعید خان مرد و ایران مخصوصاً آذربایجان دچار انقلاب و ناامنی شد راه‌های تجارتي مسدود گردید و تجار طرفین از این بابت سخت در زحمت و نگرانی افتادند و همواره مترصد آن بودند که وقتی باز این راه به حال امن و فراغت اول عودت کند چنان که در عهد سلطان اویس ایلکانی همین که مختصر انتظامی در کار آذربایجان پیش آمد این سلطان و تجار ونیزی و امیر طرابوزان در اعاده رونق راه قدیم تبریز به طرابوزان سعی کردند و از ونیزی‌ها نیز عده‌ای به تجارت آمدند ولی کمی بعد معلوم شد که هنوز آن امنیتی که به کار تجارت و به درد سیر قوافل بازرگانی بخورد بر راه قدیم حاکم نشده است.» (اقبال آشتیانی، همان: ۵۷۶)

در غزل‌های حافظ واژگانی مانند: تجارت، معامله، سود و زیان، خریدن، مفلسی و... در بافت هنری و بیشتر عاشقانه و انتقادی اندرزی کاربرد یافته است. از رو ساخت اییاتی که این اصطلاحات در آنها به کار رفته است می‌توان به این گزاره‌های ساده شده دست یافت:

- متاع هنر کساد است.
- بهترین تجارت، آشوب عشق را به جان خریدن است.
- بهترین تجارت، جوهر عقل را دادن و باده چون لعل خریدن است.
- بهترین معاملات، معامله نظر، معامله بوسه و معامله عشق است.
- سود و زیان در نزد رندان بی‌اهمیت است.
- معاملات دنیایی بی‌ارزش‌اند و سود و زیان و مایه همه از دست رفتنی‌اند.
- بازار جهان و سود و زیان‌هایش ارزش توجه و اعتنا و غم‌خواری ندارند.
- باید نقد اردیبهشت را خرید و نسیه بهشت را رها کرد.

- ای وای بر کسی که عشوه دنیا را بخرد.
 - خریدن دل‌های شکسته سودمند است.
 - خریدن بنده خدمتکار و هنرمند سودمند است.
 با توجه به لایه‌های غایب متن و بافت غزل‌هایی که این مفاهیم در آنها به کار رفته است گفتمان‌های اقتصادی بازتاب یافته در غزل‌های حافظ را می‌توان این‌گونه جمع‌بندی کرد:

- تجارت مبتنی بر فرصت‌طلبی است.
- بازار ایستا و راکد است، تجارت رونق ندارد.
- امنیت تجاری و بازرگانی وجود ندارد.
- بازرگانان متحمل زیان و خسارت می‌شوند.
- صید و خرید و فروش مروارید رایج است.
- خرید و فروش و تجارت برده رواج دارد.
- بسیاری از تجار و بازرگانان دچار افلاس و ورشکستگی می‌شوند.
- اوضاع تاریخی اقتصادی عصر حافظ در منابع موجود نیز تصاویری مشابه را از آنچه در غزل حافظ انعکاس یافته است به نمایش می‌گذارد. (ر.ک، اقبال آشتیانی و غنی، منابع یاد شده)

دریاست مجلس او دریاب وقت و در یاب هان‌ای زیان کشیده وقت تجارت آمد
 (غ ۱۶۷ ب ۹ خ)

* * *

هنر نمی‌خرد ایام و غیر از اینم نیست کجا روم به تجارت بدین کساد متاع
 (غ ۲۸۷ ب ۷ خ)

* * *

ز راه می‌کده یاران عنان بگردانید چرا که حافظ از این راه رفت و مفلس شد
(غ ۱۶۳ ب ۸ خ)

۵-۲- کشاورزی

در زمانه حافظ کشاورزان، وضعیت مطلوبی نداشتند و بنابر منابع موجود فاصله و اختلاف میان کشاورزان و اقطاع‌داران و مالکان زمین‌ها از همیشه بیشتر شده است؛ افزایش گونه‌های مختلف مالیات نیز در این دوره مزید بر علت شده بود. قویچور (مالیات سرانه احشام)، قلان (بیکاری)، اخراجات (هزینه دستگاه امیران و مخارج ایلچیان و رؤسای مغول)، برات (حواله‌ای که دارنده آن حق داشت مبلغی معین از ولایات وصول کند)، بیغار، نزول اجلال، تمغا، طرح، جزیه و... نیز از انواع مالیات‌های آن روزگار به شمار می‌رفت. (ر.ک، لمبتون، ۱۳۳۹: ۱۶۳ به بعد)

نامنی و غارت و آتش زدن مزارع و خرمن‌های کشاورزان همچنان از اتفاق‌های عادی و روزمره به شمار می‌آمد. در غزل‌های حافظ از مسائل مربوط به کشاورزی به مضمون مکرر آتش و خرمن با رویکرد ویژه حافظ، پرداخته شده است:

- آتش زهد و ریا، خرمن دیدن را می‌سوزاند.

- آتش زمانه، خرمن عمر را می‌سوزاند.

- آتش آه حافظ، خرمن غم را می‌سوزاند.

- آتش محبت، خرمن ما را می‌سوزاند.

- آتش دل دیوانه، خرمن صد زاهد عاقل را می‌سوزاند.

- آتش ریا، خرمن سالوس کرامت را می‌سوزاند و ...

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو
(غ ۳۹۹ ب ۸ خ)

گرچه بی سامان نماید کار ما سهلش مبین کاندرین کشور گدایی رشک سلطانی بود

(غ ۲۱۲ ب ۶ خ)

* * *

میخواره و سرگشته و رندیم و نظرباز وان کس که چومانست دراین شهر کلام است

(غ ۴۷ ب ۹ خ)

* * *

ای که انگشت‌نمایی به کرم در همه شهر وه که در کار غریبان عجتت اهمالیست

(غ ۶۹ ب ۴ خ)

* * *

شهریست پر ظریفان و زهر طرف نگاری یاران صلاهی عشق است گر می‌کنید کاری

(غ ۲۳۵ ب ۱ خ)

* * *

حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر کنایتی است که از روزگار هجران گفت

(غ ۸۸ ب ۲ خ)

* * *

وفا از خواجهگان شهر با من کمال دولت و دین بوالتوفا کرد

(غ ۱۲۶ ب ۹ خ)

* * *

فغان که نرگس جمّاش شیخ شهر امروز نظر به دردکشان از سر حقارت کرد

(غ ۱۲۷ ب ۶ خ)

* * *

باده با محتسب شهر ننوشی حافظ بخورد باده‌ات و سنگ به جام اندازد

(غ ۱۴۶ ب ۷ خ)

* * *

من ارچه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه هزار شکر که یاران شهر بی‌گنهند

(غ ۱۹۲ ب ۲ خ)

صوفی شهر بین که چون لقمه‌شبهه می‌خورد پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف

(غ ۲۹۰ ب ۸ خ)

* * *

